



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت پانصد و هشتاد و نهم





خانم زهره از آمل



با عرض سلام، پیغام عشق.

در برنامه ۸۷۵ و ۸۷۶ در مورد زاهد و دلچکی اشاره داشتید و بنده در حضور همه اعتراف می‌کنم، که من زاهد و دلچکی بسیار نادان بودم که در زیر نمد یعنی همانیدگی‌هایم، سخت فرورفته و برای شرکت در بازی این لحظه فرار می‌کردم و با ناآگاهی خویش بیشتر از این لحظه دورتر می‌شدم و در غفلت من‌ذهنی سرگردان به دور خود می‌چرخیدم.

یادم هست که چطور از آن شاه، عاجزانه و بی‌ادبانه کمک می‌طلبیدم که، چرا به کمک نمی‌آیی و صدایم را نمی‌شنوی؟

چرا در وجودم پر از درد احساس می‌کنم؟ و چرا این دردها هرگز تمام‌شدنی نیست؟

چرا روزبه‌روز ضعیف‌تر و درمانده‌تر می‌شوم؟ چرا هر دم خودم را دست‌کم می‌گیرم و می‌ترسم؟ چرا نمی‌توانم خود اصلی‌ام را پیدا کنم؟ چرا شادی نمی‌کنم؟ چرا در غم، همیشه فرورفته‌ام؟

در همهٔ چراها خودم را بیشتر، گم کرده و از اصل خویش به دور می‌ماندم.

این چراها فقط بازی ذهن بود و آن دم به این چراها حاضر نشستن بود؛ اما غافل از اینکه هر لحظه در بازی حاضر نمی‌شدم و نمی‌دانستم بازی این لحظه باید فقط بازی شود و شاه هم دست از بازی کردن با من، بر نمی‌داشت و من هم در مقابل شاه در بازی بعدی، بدتر بازی می‌کردم؛ بهتر بگویم همیشه می‌باختم زیرا با بلد نبودن بازی، او هم، همانیدگی‌های بیشتری را به سرم می‌کوباند تا هوشیارتر شوم؛ اما واقعاً از دست من ذهنی‌ام با این بازی‌ها به عجز درآمده و شب و روز او را در دل صدایش می‌زدم که چرا به دادِ دل بیچاره‌ام نمی‌رسی؟!

چه خوب یادم هست، سالیان سال در دلم آرزویی داشتم که کسی در این جهان پیدا شود و فقط از عشق و حقیقت سخن بگوید. خدا رو شکر که نمردم و این آرزوی دیرینه‌ام را مستجاب شده دیدم با آموزه‌های مولانا و شما گرانقدر، چنین درک کردم:

که اول به خودآ، که خود خدایی به خدا
کافرار نمایی به خدایی، به خدا

-سلمان ساوجی، دیوان اشعار، رباعی شماره ۲

بعد از آمدن به خود و با تصمیم جدی، خواستم خودم را بهتر بشناسم، زندگی هم به تدریج همانیدگی‌هایم را نشانم می‌داد و درد آگاهانه را به جان می‌کشیدم و خوشبختانه تا حدود زیادی از بند من‌ذهنی دردمند آزاد شده‌ام و شکرانه خون‌بهایی ریخته شده‌ام را می‌پردازم و می‌زندگی را قدر دانسته و دیگر به زمین نمی‌ریزم.

اینک خدا را در همه جا می‌بینم، حتی در دل سنگهای سخت؛ پس این چراها باید پیش می‌آمد تا او یعنی خدا را بهتر درک و لمس می‌کردم؛ اما خدایا مرا ببخش! که دیر تو را شناختم؛ حال در این بازی ظاهری، اصلاً بازی را جدی نمی‌گیرم و جای هیچ سرزنشی نمی‌بینم، چرا که؛ در «لی مع الله وقت بود آن دم مرا» یعنی من هر دم با فضاگشایی که مبنای زندگی این لحظه است آغاز می‌شود که هیچ کس را نباید در این فضای یکتایی حتی پیامبر برگزیده‌ای راه دهم و شفیعم کنم زیرا او خودش برایم کافی می‌باشد.

گفت بهر شاه مبدول است جان
او چرا آید شفیع اندر میان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۵۹

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ يُوَدُّ أَنْ دَمِ مَرَا
لَا يَسْعُ فِيهِ نَبِيٌّ مَجْتَبِي

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۰

زندگی را تماماً در این لحظه بدون کم و کاستی زندگی می‌کنم؛ چراکه واقعاً درک کرده‌ام:

زندگی زیباست ای زیباپسند
زنده‌اندیشان به زیبایی رسند

آنقدر زیباست بی‌بازگشت
کز برایش می‌شود از جان گذشت

–هوشنگ ابتهاج

و خدا چه خوب می‌دید، حقیقتاً من در طلب رسیدن به او چه بسیار محتاجم؛ گنج حضور را نشانم داده همانی که
با تمام توان؛

کمر به خدمت دلها ببند چاکروار
که برگشاید در تو طریق اسراری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۰۴

پدر نازنیم، آینه دلتان با کمک مولانا و زندگی آنقدر صیقل یافته و صاف شده که تمام چراهایم به بی چرایی مبدل
گشته است؛ به تدریج خود زندگی، هوشیاری را از هوشیاری بیرون می آورد و مرا به اصل خود نزدیک تر می کند. و
باز در وسط راه به من آموختید که:

عکس چندان باید از یاران خوش
که شوی از بحر بی عکس آبکش

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۶

عکس، کاول، زد تو آن تقلید دان
چون پیایی شد، شود تحقیق آن

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۷

تا نشد تحقیق از یاران مبر
از صدف مگسل نگشت آن قطره در

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۸

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را
 بردران تو پرده‌های طمع را

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۹

چند سال است با وجود من‌ذهنی، متعهدانه روی خود کار می‌کنم و در بحر یکتایی با یاران خوش به ذوق و شوق و حرکت درآمده‌ام؛ اما آموختم ما نباید در ذهن راه و روش عاشقان را تقلیدوار دنبال کنیم، خلق و خوی خوبشان را بدزدیم و دانش معنوی و هوشیاری حضور را در سطح ذهن به تصویر ببریم؛ بلکه باید در ذهن خاموش باشیم، در این راه پیایی شویم، از تقلید بیرون آییم، تا هوشیاری به درجه‌ای از آگاهی برسد و برای خود محقق شود؛ در این حالت از حضور اولیاء جدا نمی‌شوم چون می‌دانم برای صاف شدن چشم و دل و گوش باطنی حتماً باید از چشم خود دیده و گوش خود شنیده و از چشم سفیهان بی‌خبر ندیده و گوش گولان را نشنوم؛ پس همچنان باید از پرده‌های طمع پرهیز کنیم.

چشم داری تو به چشم خود نگر
منگر از چشم سفیهی بی خبر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۲

گوش داری تو به گوش خود شنو
گوش گولان را چرا باشی گرو؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۳

بی تقلیدی نظر را پیشه کن
هم برای عقل خود اندیشه کن

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۴

با برداشتن پرده‌های طمع و پرهیز، من عین ادب می‌شوم و لبانم پر از لبخند خداوند و این یعنی نشانه پیروزی
و بالا گرفتن پرچم سنجق نصرالله.

خدایا شکر ت بابت این همه هدایای آسمانی که از آسمان بی‌نهایت ناگهان فرو ریخته‌ای.

یاردر آخر زمان کرد طرب‌سازی
باطن او جدجد، ظاهر او بازی

جمله عشاق را یار بدین علم کشت
تا نکند هان و هان، جهل تو طنازی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

و در آخر از پدر پر از عشق و تسلیم شده‌ام، بی‌نهایت ممنونم.

در پناه حق سرافراز و پایدار باشید. به امید دیدار.

با احترام، زهره از آمل



خانم رقيه از اردبيل



با سلام، خلاصهٔ ابیاتی از مثنوی معنوی دفتر ششم:

چونکه کردند آشتی شادی و درد
مطربان را ترک ما بیدار کرد

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۴

آشتی شادی و درد، در ما در اثر هشیار بودن به کیفیت هشیاری ما در این لحظه صورت می‌گیرد. ما به‌عنوان انسان پل جهان معنا و این جهان هستیم. برای این کار باید هشیاری ما کیفیت هشیاری حضور داشته باشد؛ بنابراین در این لحظه باید فضاگشا باشیم. این فکر و عمل بیدار است. درسته که در این جهان هر کسی به دنبال کاری می‌رود و هدف دارد. هدف را در نظر داریم که ذهن نشان می‌دهد، ولی هدف ما در زمان اهمیت ثانویه دارد؛ اما آن چیزی که اهمیت اولیه و اولویت دارد، و مهم است، حضور ما در این لحظه و کیفیت هشیاری ماست. یعنی اگر تماماً برای خداوند باشیم، خداوند هم تماماً برای ما است.

مطرب آغازید بیتی خوابناک
که آنلنی الکأس یا من لا اراک

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۵

وقتی فضاگشایی می کنیم و به درجه‌ای با دید حضور می بینیم، هنوز خوابناکیم و در این حال خوابناکی می خوانیم، ای زندگی من تو را نمی بینم، چون به اندازه کافی فضا را باز نکرده‌ام و هنوز از خواب فکرها کاملاً بیدار نشده‌ام، به من یک جام شراب لبریز بده.

أَنْتَ وَجْهِي، لَا عَجَبُ أَنْ لَا أَرَاهُ
غَايَةَ الْقُرْبِ حِجَابُ الْاِشْتِبَاهِ

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۶

خداوندا، جنس من از جنس توست و تعجبی نیست. تو حقیقت منی.

درسته که در خواب ذهن هستم ولی من کمی فضا را باز کرده‌ام. تو به من شراب لبریز بده. می‌دانم من و تو یکی هستیم. غایت قرب سبب اشتباه من شده، برای این که تو را با ذهن می‌دیدم؛ اگر به تو تبدیل شده بودم حس می‌کردم که تو هستم.

أَنْتَ عَقْلِي، لَا عَجَبُ أَنْ لَمْ أَرَكَ
مِنْ وَفُورِ الْإِلْتِبَاسِ الْمَشْتَبِكِ

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۷

خداوندا تو عقل من هستی؛ اگر من تو را از کثرت اشتباهات تو در تو و درهم پیچیده نبینم، جای هیچ تعجبی نیست.

در من ذهنی بر اثر فکرهای پشت سرهم ما خدا را به صورت مفهوم درآورده ایم و نمی توانیم فاصله بین دو فکر را که دریچه ای به سوی خداست باز کنیم.

جئتَ أَقْرَبُ أَنْتَ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ
كَمْ أَقْلُ يَا، يَا نِدَاءٌ لِلْبَعِيدِ

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۸

خداوندا تو از رگ گردنم به من نزدیکتری، یعنی تو عین من هستی. تا حالا که در ذهن بودم، تو را از دور صدا می‌زدم. اگر تو عین منی و تو عقل منی باید به تو زنده شوم. چرا با الفاظی که دلالت بر دوری دارد، تو را صدا می‌کنم؟

پس این از اشکالات و اشتباهات ذهن من است.

بَلْ أَغَالِطُهُمْ أُنَادِي فِي الْقِفَارِ
كَيْ أَكْتُمَ مَنْ مَعِيَ مِمَّنْ أَعَاذَ

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۹

بلکه مردم نااهل را به اشتباه می‌اندازم و در بیابان‌ها عمداً، تو را صدا می‌کنم، تا آن کسی را که بدو غیرت می‌ورزم، از نگاه نااهلان پنهان سازم.

هر کسی که من ذهنی دارد نمی‌تواند وارد بارگاه خداوند بشود. این قانون است که هر کسی به وسیله شعور شخصی خودش آشنا باشد به مقصود آمدن به این جهان و حواسش روی خودش باشد، و در درون، وضعیت خودش را معتبر بداند و اهمیت ثانوی بهش بدهد، و اهمیت اولیه فضای گشوده شده است.

اگر این کار را نکند، در این صورت، خداوند هم او را به حالت «یا» نگه می‌دارد؛ پس اگر من ذهنی را نگه داریم و فضا را در درون مان باز نکنیم، دائماً در ذهن خواهیم بود، و قانون زندگی این است که ما او را همیشه از دور صدا کنیم، و به اشتباه بیافتیم؛ بنابراین باید بیاییم به این لحظه ابدی و با شعور و فهم خودمان که من آن نقش پل را با فضای گشوده شده و با جنس خداگونه‌ام بازی می‌کنم، و این لحظه موفق می‌شوم، و زندگی از طریق من پیغام را وارد این جهان می‌کند، و به فکر و عمل من می‌ریزد، و من بیدار می‌شوم.

اگر بیدار به زندگی نشویم خداوند، ما را در بیابانها سرگردان می‌کند. یعنی در بیابان ذهن گم می‌شویم، و آنقدر درد می‌کشیم و خدا را از دور صدا می‌کنیم، تا بفهمیم که وظیفه ما در این لحظه چیست؟

وظیفه ما در این لحظه آشتی دادن جهان ماده و معناست.

با سپاس فراوان از برنامه گنج حضور
-رقیه از اردبیل



خانم نصرت از سنندج



سلام و عرض ادب،

آیا برای تبدیل دیر است؟! آیا چون ما ۵۰، ۶۰، ۷۰ ساله هستیم که با این برنامه آشنا شدیم، دیر است و تبدیل امکان پذیر نیست؟
وقتی تعدادی از دوستان در این سنین با برنامه آشنا می شوند شاید زیاد امیدوار نباشند و بگویند این همه خرابکاری در زندگیم کردم و دیر شده است.

تا ۱۰، ۱۲ سالگی طبق روال عادی و قانون زندگی، اگر خانواده و جامعه عشقی داشته باشیم، مجاز بودیم در من ذهنی بمانیم. ما ناآگاهانه به هشیاری جسمی خود ادامه دادیم، در تمام طول مدت ناآگاهی، زندگی با ما بوده است، و می داند با خود چه کردیم و در چه دردها و همانیدگی هایی هشیاری مان را زندانی کرده ایم.

آنگاه که با قضا و کن فکان بیدار شده و به جنس اصلی خود آگاه می شویم، با اتفاقات، کن فکان شروع به آزادی هشیاری گرفتار در ذهن ما می کند. در هر سنی هستیم، باید شکرگزار زندگی باشیم که چشم عدممان را با اتفاقات باز کرده.

ما ناآگاهانه مرکز عدم خود را که از بدو تولد داشتیم با همانیدگی ها و دردها پوشانیدیم و دیدمان را از دید عدم به دید همانیدگی تغییر دادیم.

جرقه آگاهی ما با باز شدن مرکز عدم می خورد و در مسیر برگشت ما آگاه هستیم و در حالیکه با زندگی همکاری می کنیم، مرکز عدم ما را از همانیدگی ها و دردها پاک می کند. هر چقدر مقاومت خود را کم کنیم و به کوچک شدن من ذهنی رضایت بدهیم، بتدریج زندگی هشیاری به تله افتاده ما را آزاد می کند.

عقل تو قسمت شده بر صد مهم
بر هزاران آرزو و طمّ و رم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۸

جمع باید کرد اجزا را به عشق
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۹

جو جوی، چون جمع گردی ز اشتباه
پس توان زد بر تو سکه پادشاه

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹۰

-طم و رم؛ آرزوهای دنیوی
-جو جو؛ ذره ذره

سالهای سال طول کشیده که به صورت ناهشیارانه، گوهر گرانبهای عدم را با دردها و همانیدگی‌ها که به دنبال آرزو و خواستن تو، ایجاد شده است، بپوشانی؛ حال که چشم عدمت باز شده، بتدریج با عدم مقاومتت، با اتفاقات، دردها و همانیدگی‌هایت را زندگی به تو نشان می‌دهد.

پذیرش به اتفاقات درونی و بیرونی و وضعیت‌ها داشته باش، تا بتدریج زندگی، هشیاری تو را آزاد کند. تو فقط ناظر بی مقاومت باش! مرحله برگشت تو خیلی کوتاه‌تر است چون؛ خواست و اراده زندگی اینست که تبدیل صورت گیرد و تنها مقصود تو از آمدن به این دنیا همین بوده است.

در مرحله برگشت به هشیاری حضور، تو آگاه هستی؛ با آگاهی‌ات، چشم عدمت باز شده و از جنس زندگی می‌شوی و زندگی تو را جذب می‌کند.

علاوه بر زندگی با ارتعاش ابیات مولانای جان و دوستان گنج حضورت به کمکت می‌آیند.

در برگشت به مرکز عدم و هوشیاری حضور، همانطور که اکسیژن برای حیات جسمی‌ات ضروری است، فضاگشایی هم برای حیات مرکز عدم تو ضروریست. فضاگشایی کن و اتفاقات را جدی نگیر تا من تو را تبدیل کنم.

فکر محدود بُد و جامع و فارق بی حد
آنچه محدود بد آن محو شد از نامحدود

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۹۰

باتشکر
-نصرت از سنندج



آقای علی از تهران



با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان،

ابیات مثنوی از برنامه ۵۳۵ گنج حضور

این مباحث تا بدین جا گفتنیست
هر چه آید زین سپس بنهفتنیست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۲۰

دیگر وقت بار دادن رسیده، به اندازه کافی فهمیدیم که صبر، شکر، پرهیز و پذیرش اتفاقات این لحظه چه کار می کند و اینکه مقاومت، قضاوت، چسبیدن به چیزهای این جهانی، ما نیستیم و باید واهمانش انجام دهیم و به جنس اصلی و هشیاری حضور برگردیم. به جای اینکه بیشتر بدانیم و دانش حمل کنیم، ببینیم آیا شادی بی سبب شده ایم یا هنوز دغدغه چیزهای بیرونی را داریم؟

ور بگویی ور بکوشی، صد هزار
هست بیگار و نگرده آشکار

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۲۱

اگر خیلی زیاد بدانیم، تعریف کنیم و عمل نکنیم و توجه روی خودمان نباشد، کار بی‌مزد و بیگاری می‌کنیم.

هر لحظه و هر روز از خودمان بپرسیم آیا این آموزش‌های طلایی را به عمل درمی‌آورم تا به گنج حضور برگردم؟
آیا در این لحظه و در برابر این اتفاق که جلوی چشم منه فضا باز کرده‌ام؟ صبر و شکر و پرهیز دارم؟
آیا از جنس سکوت، سکون و آزادی شدم یا هنوز در امور بیرونی و دیگران دخالت می‌کنم تا با سلیقه من همه
چیز پیش بره؟

آیا دوربین روی خودمه یا اینکه روی دیگران و مشغول واکنش دادن به دیگران هستم؟

آیا می‌گویی نمی‌دانم و به خدا می‌سپاری یا به مردم می‌گویی، بیا بیا مثل من بخورید، مثل من بپوشید و باید مثل من پای گنج حضور بنشینید و همه را از خودت و همینطور خودت را از همه جدا می‌کنی؟

یک درخت سیب توجه روی خودش و با خیال راحت در سکوت و سکون، کاری به درختان همسایه ندارد و بار خودش را به درخت گلابی یا گیلاس نمیده یا خودش را با بوته گوجه و خیار یا درختان همسایه مقایسه نمی‌کنه و این یعنی کاری مزددار و بیگاری نکردن، و احترام به کل هستی.

تا به دریا سیر اسب و زین بود
بعد از اینت مرکب چوبین بود

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۲۲

همانطور که اسب ما را تا ساحل همراهی می کند، دانش و نکته‌های طلایی تا دروازه زندگی، تا دروازه کار کردن و جبران، تا دروازه فضاگشایی و پرهیز و خاموشی ما را همراهی می کنند.

حرف زدن و جمع کردن کافیه، ترس وارد شدن به دریا را کنار بگذار، ترس رها کردن و رها شدن از آدمها، اجسام، قدرت، شهرت، مال و خودنمایی و معنوی‌نمایی رو کنار بگذار و بی نیاز اینها باش، از اینجا به بعد دیگه باید از اسب پیاده شوی و وارد قایق شویم و با عمل کردن یعنی تسلیم و خاموشی وارد دریای عشق خداوند شویم.

مرکب چوبین به خشکی ابترست
خاص آن دریا بیان را رهبرست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۲۳

همانطور که قایق به درد خشکی نمی خورد، کسانی که خاموش و هشیار در دریای بی نهایت عشق خدا هستند، به درد کسانی که در خشکی افکار و همانیدگی ها مشغول قضاوت همه چیز حتی بزرگان هستند نمی خورند و برای ورود به قایق بزرگان و به دریا رفتن لازمه که خاموش و تسلیم باشیم.

آیا من که دانش معنوی یاد می گیرم اجازه می دهم اشعار روی من کار کنه و آنها را در لحظه به لحظه زندگی به کار می برم یا اینکه با قایقی از دانش و سخنرانی در خشکی درجا می زنم و خودم را خسته و ناامید می کنم.

این خموشی مرکب چوبین بود
بحریان را خامشی تلقین بود

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۲۴

حالا اگر می بینی روی هر چیز و اتفاقی تأمل می کنی و خاموشی و با صبر و شکر و پرهیز، اتفاقات را نظاره می کنی یعنی از خشکی وارد دریا شدی، نشانه کسی که در دریای زندگی است خاموشی است. نزدیکترین حالت به خدا خاموشی است و زبان زندگی سکوت است.

هر خموشی که ملولت می کند
نعره‌های عشق آن سو می زند

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۲۵

اگر انسانی خاموش ما را ملول می کند یعنی ما من ذهنی هستیم، کسی که از حرف نزدن و فاصله میان خودش و دیگران ترسی نداره یعنی در دریای زندگی و خداوند به سکوت رسیده؛ اما من ذهنی فکر می کنه اگر حرف نزنه دیگران می روند و تنها میشه و یا باید سخنرانی کنه و مردم را نجات بده و خودی نشان بده و فکر می کنه زندگی و خدا بدون او لنگ می مانند. حرف زدن ها تمامی ندارد و من ذهنی را بزرگتر می کند و در خشکی نگه می دارد.

روی خوش ما یعنی حرف زدن از جنس عدم و سکوت. و سکوت فقط نبودن صوت نیست بلکه ذهن باید خاموش باشد و اتفاقات، حس نقص، حس ملامت ما را جذب نکنه تا اجازه بدهیم خداوند از طریق ما حرف بزنه و به ما الهام ببخشد.

تو همی گویی عجب خاموش چراست؟
او همی گوید عجب گوشش کجاست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۲۶

کسی که من ذهنی دارد و پیوسته در حال فکر و فعالیت و کار بی‌مزد است، وقتی کسی که به حضور رسیده و خاموش است را می‌بیند نمی‌تونه تحمل کنه و آرامش و سکوت برایش بیگانه است؛ او سکوت ذهنی را نمی‌شنوه؛ بنابراین حتی از حرف نزدن می‌ترسه چون فکر می‌کنه با حرف زدن و فعالیت دیده میشه، چون او برای خودش کافی نیست و باید خودنمایی کند و دیگران را جلب خود کنه، ولی آیا انرژی فقط از طریق حرف منتقل میشه؟ خیر، حرف زدن کمترین انرژی را منتقل می‌کنه، بیشترین کیفیت انتقال از طریق ارتعاش است، از طریق ذهنی عدم شده و خاموش است، ذهنی که شادی بی‌سبب است و به هیچ چیز نمی‌چسبد. ارتعاش، آنقدر کامل است که وقتی کسی که من ذهنی داره و بخواهد سکوتی صوتی داشته باشد، ما از طریق آنتن مخفی متوجه می‌شویم، مثلاً آیا پدر و مادری که حرف نمیزنن و قهر هستند بچه‌ها ارتعاش مسموم آنها را نمی‌فهمند؟!

من ز نعره کر شدم او بی خبر
تیز گوشان زین سمر هستند گر

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۲۷

بزرگانی مثل مولانا ما را صدا می کنند و صدای آنان صدای عشق است؛ نه نصیحت و فریاد، اما وقتی که من ذهنی داریم و گوش و چشم ما پر از همانیدگی و چیزهای این جهانی است، توان شنیدن صدای بزرگان را نداریم. وقتی من ذهنی داریم در پی اتفاقات در پی پول و مسابقه و برنده شدن و از دیگران بهتر بودن هستیم، در گذشته و آینده سرگردان هستیم؛ اما گوش و دلی که عشق است، خالی از رقابت و غبطه و حسرت و تحسین شدن است و فقط سرتاپا گوش است، تا با زندگی و شادی بی سبب که او را بی نیاز می کند هم سفره باشد.

آن یکی در خواب نعره می زند
صدهزاران بحث و تلقین می کند

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۲۸

عارفان، بیدار به زندگی و خدا هستند و خوابی هشیارانه به روی این دنیا؛ عارف در این خواب زنده به آن دنیا شده و در آنجا بهترین منظره‌ها را می‌بیند و با مقاومت و قضاوت و ستیزه هیچ کاری ندارد؛ اما من ذهنی، بیدار و ناهشیار در این جهان و سرگرم همانیدگی‌ها، دردها، قضاوت‌ها، رنج‌ها و خواب و غافل از زندگی اصیل و بی‌نهایت است و محروم از شادی بی‌سبب.

این نشسته پهلوی او بی خبر
خفته خود آنست و کر زان شور و شر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۲۹

من ذهنی در کنار بزرگان است. بزرگان همیشه در دسترس او هستند، اما من ذهنی، غرق در جهان و افکار و همانیدگی‌هاست و فکر می‌کنه دردها هنر و بزرگی است و مسلسل‌وار در حال فکر، حرف، فعالیت بی‌مزد و بزرگ کردن دنیای جسمی و گرفتار کردن هشیاری در من ذهنی است اما این بیداری نیست بلکه خواب است و گر.

وان کسی کش مرکب چوبین شکست
غرقه شد در آب، او خود ماهی است

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۳۰

کسی که خود را همراه بزرگان کند، کم کم آماده شکستن دنیایی آفل که هشیاری را در آن اسیر کرده بود می شود و به مرکز عدم و فضای یکتایی شیرجه می زند؛ مثل شیرجه ماهی به دریا، اما اول با بزرگان تا ساحل دریا می رویم و با ابزاری که به ما دادند یعنی صبر، شکر، پرهیز و پذیرش اتفاقات بدون هیچ اما و اگر وارد دریای زندگی می شویم و در آنوقت دیگه حتی متوجه سکوت و خاموشی صوت نیستیم حتی شک و سوالی باقی نمانده و با زندگی یکی می شویم درست مثل یکی بودن ماهی و دریا؛ یعنی چیزهای این جهانی توجه ما را جلب نمی کنه که از دریای زندگی و شادی بی سبب به خشکی و چیزهای سراب و از بین رفتنی شیرجه بزنیم و زجر بکشیم.

نه خموشست و نه گویا، نادریست
حال او را در عبارت نام نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۳۱


وقتی همانیدگی‌ها به وسیله شناسایی، پرهیز، صبر نیکو و پذیرش هر اتفاق بی‌قید و شرط و بهانه انداخته شوند و ما بتوانیم به صورت هشیاری ناظر از ذهن بیرون بیاییم و به زندگی زنده شویم، این حس قابل توصیف نیست که بگوییم اینطور یا آنطور است، درست مثل عاجز بودن از وصف خدا، و کسی که به زندگی زنده شده حال خوش را خودش حس می‌کند و در حالت شکر بیست و چهار ساعته به سر می‌برد و کار مزد دار کردن یعنی این.

با تشکر
علی از تهران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com